باسم الله الرحمن الرحيم

سلام هم وطن، هم شهري، هم ولايتي. سلام بر شما علما و دانشمندان. سلام بر شما جوانان، کودکان، سالخوردگان. سلام بر همه

اين يک کتاب نيست. اين گفته هاي شما است. نويسنده ندارد. فقط گوينده دارد و گوينده آن شما هستيد. ما فقط بعضي از آنچه را شما گفتيد نوشتيم زيرا سخن دل است و سخن چون از دل بر آيد لاجرم بر دل نشيند.

اينجا يک راه مي بينيم. راهي که يک هسته مي پيمايد تا ميوه رسيده اي شود و بر سر سفره سلطان هستي قرار گيرد. درخت طيبه مکتب چهارده معصوم از اين ميوه هاي خوشگوار کم ندارد.

راهي بسوي شهر آرماني. مدينه فاضله، که با قدمهاي يک دوست طي شده و رسيده است و ما نيز رهرو همين راهيم اما جاي پاي او رهنماي خوبيست...

ابتدا از بيان خودش خاطرات کودکيش را ورق مي زنيم:

اين جانب محمد علي صالح غفاري فرزند مرحوم حاجي عبد الرزاق و نجمه خاتون متولد 1302 ه ش .

آنچه از بيت پدري و مادري خود سراغ دارم خانواده هائي بوده اند نجيب و شريف. نه ثروتمند که به بي انصافي شناخته شوند و نه فقير که محتاج به کسي باشند...

از مادرم جز عفت و پاک دامني و ايمان و تقوا چيزي سراغ ندارم. زيارت عاشورايش هر شب جمعه ترک نمي شد....جد پدري من حاج رجب ريوندي، و از اولاد شايسته او حاج محمد رضا و حاج شيخ نظر علي هستند.

از ابتداي طفوليت خود به کارهاي خير گرايش داشته ام و کمتر سراغ دارم به گناهي کبيره يا صغيره آلودگي پيدا کنم. چقدر يتيماني را سراغ دارم که در دوران کودکي آنها رابغل گرفته و بازي داده ام.

تحصيلاتم راهمراه شاگردان پدرم در مکتب او از قرائت قرآن و خط و کتابت معمول زمان شروع کردم. به خاطر دارم که اگر براي انجام کاري روستائي به صحرا و بيابان مي رفتم با قلمي که ريگ بيابان بود و بر صفحه اي که سطح صاف زمين بود ساعتي به نوشتن مشغول ميشدم و در خواندن و نوشتن از شاگردان مکتب پدرم پيشرفته تر بودم. همراه حفظ قرآن به ترجمه قرآنهاي مترجم دقت داشتم تا معاني آيات و عبارات قرآن را درک کنم و همانطور که خداوند ميفرمايد( ما قرآن را براي ياد گيري آسان کرديم آيا کسي هست آن را فرا بگيرد؟ )من قرآن را از کتابهاي فارسي ساده تر و روان تر يافتم. پيش از آنکه به تحصيل صرف و نحو و ادبيات عربي اشتغال پيدا کنم آيات قرآن و دعاهاي معمول را صاف و روان ترجمه ميکردم....

 (جواني و بعد....) کلاس ششم قديم را که امتحان دادم دو سال به آموزگاري در دبستان اسرار سبزوار مشغول بودم و کتابهاي فرائد الادب و انوار سهيلي را درس ميدادم. ....به عربي شعر مي سرودم .

در دوران ازدواج و تشکيل زندگي هم از هوا و هوس جواني خود صرفنظر نموده به خدمت خانواده برادرم اشتغال داشتم. برادرم که اهل علم و شخصي با تقوا و مجتهد بود در سال چهلم زندگي وفات يافت و من خود را موظف دانستم که زندگي و فرزندان او را به ثمر برسانم. خودم ميدانم چه موفقيت بزرگي داشته و چگونه از اين اخلاق و رفتار در جستجوي لطف خدا برکت يافته ام....

وقتي خبر فوت برادرم در مشهد، به من رسيد بعد از ناراحتي مفرط از اينکه او در سن جواني و اوائل زندگي از دنيا رفته است لازم دانستم سمت او را تعقيب کنم و چراغ خانواده را که به علم و تقوا روشن است خاموش نگذارم. لذا شغل آموزگاري را رها کرده براي تحصيل دروس حوزه به مشهد رفتم.

چند ماهي در مجلس درس اخلاق مرحوم حاج شيخ حبيب الله گلپايگاني که از نوادر زهاد خراسان بود حاضر مي شدم و بعد به مجالس درس مرحوم سيد العلماء حاج ميرزا احمد معروف به نهنگ، و درس مرحوم حاج شيخ هاشم قزويني( عطر الله مرقدهما) حاضر ميشدم. دروس عقايد خود رادر محضر دانشمند بزرگوار مرحوم حاج ميرزا مهدي اصفهاني تلمذ نمودم و بعد در سال 1325ه. ش. به نجف اشرف مشرف شدم و در محضر درس حجة الاسلام آية الله خوئي و ميرزا عبد الهادي شيرازي و محضر آية الله سيد محسن حکيم تلمذ داشتم. اقامت من در مشهد مقدس و نجف اشرف حدود هفت سال بود وليکن در تمامي اين مجالس و محافل خود را در حضور خدا مي ديدم و در انتظار لطفي از جانب خداي تعالي بودم.....

کم کم ديدم دعايم مستجاب ميشود. علوم ذهني من از حالت تصوري ذهني و تفکري تبديل به علم حضوري ميشود. آيات قرآن برابر چشمم مانند آينه يا صفحه تلويزيون است که آنچه دور است به من نزديک مي کند. هر چه غايب است برابر چشمم حاضر ميشود. ماوراء طبيعت مانند طبيعت برايم مکشوف است. درست مي بينم روح چيست؛ ملک چيست و....

خدمات اجتماعي من در روستاي زادگاهم صدخرو خيلي خوب و جالب توجه بوده است. خدمات اجتماعي و بناي امور خيريه که با خود جوشي و خود کاري اهالي انجام گرفته است....

اجازات من از اساتيد حوزه نجف، آية الله سيد محمود شاهرودي، آقا ميرزا عبد الهادي شيرازي و آقا سيد محسن حکيم و آية الله خوئي، اجازه حديث و روايت و تصدي امور حسبيه و تصرف سهمين و صرف در موارد مرضيّ امام و يا ارسال براي مراجع عظام است.

تأليفات من عبارت از بيش از يکصد جلد کتاب است.....در کتابهاي من سطري و يا عبارتي از کتب گذشتگان وجود ندارد و از هيچ کتابي مطلبي يا عبارتي اقتباس نشده است. تمامي مطالب نظري و ابتکاري است که اصول آن مستند به دلائل عقلي و مستند به دلائل قرآني و روايات وارده از ائمه اطهارعليهم السلام است.....

بخشي از متون اجازات علماي اعلام حوزه علميه نجف اشرف:

.... جناب مستطاب شريعتمدار خلايق افتخار ثقة الاسلام علم الاعلام يگانه مدرس مبلغ فاضل کامل، از عيب و نقص عاري آقاي شيخ محمد علي غفاري سبزواري که پيوسته سر سبز و خرم و شاد کام باد... از اين حقير سرا پا تقصير به مقتضاي حسن ظن خودشان تقاضا فرمودند دستور و اجازه دهم راجع به تفسيري که در نظر دارندمرقوم فرمايند.... اين بنده شرمنده پس از آنکه يافتم معظم له راواجد علم و عمل و داراي ذوق سليم و فکر قويم و فهم مستقيم و لايق براي انجام چنين امر عظيم، اجازه دادم که نقل فرمايند از کتب معتبره شيعه آنچه را مجازم در نقل آن از مشايخ کرام و آيات عظام.....

 محمد الثقفي الطهراني

......و بعد جناب علّامة المفضال ثقة الاسلام مروّج الاحکام مصباح الظلام آغا شيخ محمد علي سبزواري غفاري دام توفيقه العالي که عمر شريف خود راصرف تحصيل علوم دينيه و ترويج شريعت غراء محمديه( هزاران صلوات بر ايشان باد) نموده تا جائي که در صف مدرسين کرام در آمده اند. ايشان در نقل احاديث معتبره از کتب قابل اعتماد در بين اصحاب و بخصوص کتب چهار گانه مشايخ ثلاث از اين جانب اجازه خواسته اند. به ايشان اجازه ميدهم که از جانب من.... محمود الحسيني الشاهرودي 7 شعبان 1375

....به عموم مؤمنين صدخرو بعد از ابلاغ سلام معروض ميدارد انشاء الله تعالي قدوم محترم جناب مستطاب ثقة الاسلام مروج الاحکام آقاي آقا شيخ محمد علي غفاري دام توفيقه را غنيمت شماريد و از هر جهت در مقام استفاده از احکام و آداب و اخلاق شرعيه از ايشان بوده باشيد و جديت کامله در اصلاح امور دينيه بفرمائيد..... و از بابت زکات از سهم سبيل الله ميتوانيد در بناء حمام مصروف بداريد...

 محمود الحسيني الشاهرودي 28 رمضان 1375

جناب مستطاب رکن الاسلام آقاي آقا شيخ محمد علي غفاري سبزواري دامت تاييداته از طرف اين جانب مجازند در اخذ وجوه شرعيه و حقوق الاهيه حتي سهم مبارک امام عليه السلام.... محمود الحسيني الشاهرودي 20 ذيقعده 1381

.....جناب مستطاب ملاذ الانام رکن الاسلام آقاي آقا شيخ محمد علي سبزواري دامت تاييداته از قِبل اينجانب در تصدي امور حسبيه که منوط به اذن و اجازه فقيه جامع الشرايط است مأذون و مجاز مي باشند ....

 عبد الهادي الحسيني الشيرازي 5 ذيقعده 1381

....جناب مستطاب ملاذ الانام رکن الاسلام و المسلمين آقاي آقا شيخ محمد علي سبزواري دامت برکاته از قِبل اينجانب مجاز مي باشند در تصدي امور حسبيه با تشخيص جهات موضوئيه کما هو حقها و نيز مجاز مي باشند در اخذ حقوق منطبقه و سهم مبارک امام و صرف يک ثلث آن در موارد لازمه ....

 از نجف اشرف طباطبائي الحکيم 5 ذيقعده 1381

.... جناب مستطاب ثقه الاسلام آقاي آقا شيخ محمد علي سبزواري دام تاييده بعد از تشخيص جهات حکميه و موضوعيه از قبل اينجانب مجازند بر امور حسبيه که منوط به اجازه فقيه جامع الشرايط است و نيز مجازند در اخذ سهم مبارک امام (ع) و دست گردان و امهال... محمد علي العراقي 23 ذيحجه 1414

... جناب مستطاب حجه الاسلام آقاي آقا شيخ محمد علي سبزواري دام تاييده بر حسب استجازه ايي که از اينجانب نموده اند مجاز و مأذونند در تصدي امور حسبيه و آنچه در عصر غيبت منوط به اذن حاکم شرع است با رعايت احتياط در تشخيص موضوع و حکم و نيز مجاز و مأذونند در اخذ وجوه شرعيه مانند ذکات و کفارات و غيرهما و صرف در مصارف مقرره ..... و نيز مجازند در اخذ سهمين مبارکين و صرف ثلث د رمصارف شخصيه ... محمد فاضل 26 محرم 1421

.... ان شاء الله تعالي در کمال صحت و سلامتي موفق بوده و خواهيد بود نامه حاکي از سلامتي واصل و موجب خوشوقتي گرديد . شما مجاز و مأذونيد به مقدار معاش معنوي خود از سهم امام ( ع) مصرف نمائيد و نسبت به مازاد از اين مقدار به اينجانب رجوع نمائيد... . الخوئي جمادي الاول 1400

 گزيده اي از سخنراني هاي علما و دانشمندان معظم در مراسم رحلت استاد :

حجت لاسلام آقاي معروفي ( مسجد حضرت ابراهيم تهران )

15 سال شاگردي ايشان کرده ام از حوزه نبي اکرم شروع شد ... ايشان انديشه ديني ما را زير سازي کردند تا مطالب را بفهميم .... ما فکر مي کرديم فرد ساده اي را به حوزه دعوت کرديم و بعد فهميديم ما در سطح فهم مطالب او نيستيم . او خون دل خورد تا ما بفهميم .... ما تعصبي فکر مي کرديم اما او عرفاني به ما ياد داد .... مي فرمود جهل ما ديوار و مانع است بين ما و امام زمان (ع) او روشهاي کشف باطن قرآن را به ما ياد داد...

ما نيامده ايم فقط صلوات بر استاد بفرستيم او رحمت شده است آمده ايم خود را موظف کنيم از آثارش بهره ببريم ... ستاد مي گفت قرآن را تحت الفظي معنا نکنيد اين ميراث صد و بيست و چهار هزار پيامبر است .... هر صفحه کتابش دنيا را تکان مي دهد .... علامه مجلسي به دعاي امام زمان (ع) متولد شد استاد با کتابهايش به دعاي امام زمان (ع) متولد شده است ... حيف که وقتي نيستند بيشتر شناخته مي شوند ....

حجت الاسلام آقاي صفايي ( امام جماعت مسجد ميدان بروجردي )

... امير مومنان علي (ع) به کميل فرمودند اي کميل مردم سه دسته هستند : يک عده عمرشان راصرف مي کنند براي علم قرآن مرحوم آيت اله غفاري از وقتي خود را شناخت در مسير يادگيري و ياد دادن بود نور را کسب مي کرد و به ديگران منتقل مي کرد او عالم رباني است تحصيلاتش در نجف اشرف و از محضر آيات عظام شيرازي و عراقي حکم اجتهاد داشتند بيش از هفتاد جلد کتاب در تفسير قرآن و دعا و بيست جلد در مباحث فلسفي ... نماز صبح ماه رمضان را در مسجد اقامه مي کردند و سپس درس مي دادند ... فرزندش حسين ظهر عاشورا به دنيا آمد و در خط کربلا بي سر به شهادت رسيد . و اما عده اي به کسب علم از اين علما مشغول هستند و دسته سوم افرادي که با ميل باد به هر سو حرکت مي کنند . ..

 ( لازم به ذکر است که استاد بيش از ده سال نماز صبح را در مسجد ميدان بروجردي ( محل سکونت خود ) اقامه مي کردند و پس از نماز تفسير قرآن و سخنراني داشتند و پنج کتاب تفسير از سور قرآن کريم توسط شاگردان ايشان در آن مسجد نوشته و تکثير شده است آخرين ماه رمضاني که ايشان در شهرک اکباتان منزل دخترشان ساکن بودند هر نيمه شب ساعت 30/2 از خواب بر مي خواستند و پس از صرف سحري با تاکسي به ميدان بروجردي مي رفتند و اقامه نماز صبح وتدريس مي کردند . )

حجة الاسلام آقاي معروفي( مسجد حضرت ابراهيم تهران )

پانزده سال شاگردي ايشان کردم . آغاز آن از حوزه نبي اکرم ص بود.... ايشان زير ساخت انديشه ما را شروع کردند تا ما بتوانيم بفهميم. ما فکر ميکرديم فرد ساده اي را به حوزه دعوت کرده ايم و بعد فهميديم ما در سطح فهم مطالب او نيستيم. او خون دل خورد تا ما بفهميم.... ما تعصبي فکر ميکرديم اما او عرفاني به ما ياد داد... ميفرمود جهل ما ديوار ومانع است بين ما و امام زمان... او روشهاي کشف باطن قرآن را به ما ياد داد. تقيه وار وبا اجمال، تا شاگردان بفهمند. قاف را تفسير کردند. خضر وذو القرنين راو چشمه آب حيات را. ميگفتند روايت است که خضر و ذوالقرنين بدنبال چشمه آب حيات که پاي کوه قاف است گشتند تا از آن بنوشند و حيات ابدي پيدا کنند، خضر به آن رسيد اما ذو القرنين نرسيد. اما اين آب و اين کوه فقط وفقط حيات معنوي اهل البيت ع است که رقيب ندارد.... ما نيامده ايم که براي استاد فقط صلوات بفرستيم. او رحمت شده هست. آمده ايم خود را موظف کنيم از آثارش بهره ببريم.... ميگفت قرآن را تحت اللفظي معنا نکنيد. اين ميراث صد و بيست و چهار هزار پيامبر است... هر صفحه کتابش دنيا را تکان ميدهد. علامه مجلسي به دعاي امام زمان متولد شد. استاد با کتابهايش به دعاي امام زمان متولد شده است.... حيف که وقتي نيستند بيشتر شناخته ميشوند... هر يک صفحه از کتابهايش ما را به جائي ميبرد که تازه است. افتخار ميکنم چنين استادي را شناختم. چه تحولي ايجاد کرد. قطعا تحول در مملکت ما ايجاد خواهد شد...

حجة الاسلام باقري ( صدخرو- مراسم ختم استاد )

.... آنچه در او ميديدم اخلاص بود... پنجاه و چند سال به روستائيان خود خدمت کرد يکنفر هواي نفس را در او نديد.... چگونه او هفت ساله دروس مشهد و نجف راگذراند.... ده ها جلد کتاب نوشته است و ما بي خبريم... چگونه ميتوان اينهمه گفت و نوشت و تمام نشود وهمه اش قابل طرح در محافل علمي؟ ايشان سفارش ميکرد به اساتيد برسانيد تا مورد نقد و نظر قرار گيرد.... در محضر استادي که اهل تحقيق بود درس ولايت فقيه را نوشتم و سپس به استاد غفاري عرضه کردم. تمام را خواند و نکاتي را به نظر خودشان نوشتند که بسيار لذت بردم... بعد عرفاني ايشان شناختنش مشکل تر است....

حجة الاسلام آقاي باقري( صدخرو- مراسم چهلم)

.... معصوم عليه السلام ميفرمايد وقتي هجوم زمانه بر شما زياد شد به قرآن پناه ببريد. آيا قرآن استاد نميخواهد؟ سالها استاد بدون دادن زحمتي به ما و بدون تشريفات زود تر از ماه محرم آمد و آموخت. اگر بندرت نتوانست بيايد روحاني و سخنران روستا را تأمين ميکرد. فقط وقتي ناراحت ميشد که ما نمي رفتيم بفهميم. از نفهميدن ما ناراحت ميشد. شهدا حامي و مدافع از ظلم هستند و علما حامي و مدافع از جهل اما عالم است که مدادش از ظلم پيش گيري ميکند... مبارزه در راه خدا پايگاه معرفتي ميخواهد...

امام جماعت مسجد جامع سبزوار-( مراسم سوم)

شخصيتي که بيش از شصت سال به تعليم و تعلم و زهد و عبادت و خدمت گذراند.... من از نزديک با ايشان آشنا بودم.... او اجازه نقل حديث داشت اما عالمي نو انديش بود. او با نفوذ فکري و شخصيتي که داشت توانست اينهمه خدمات اجتماعي در روستاي خود انجام دهد...

آقاي دکتر کاردان، استاد دانشگاه امير کبير( صدخرو- مراسم سوم استاد)

کتابهايش را با نگاه شاگردي بخوانيم. او به ما شاگردي ياد داد.... اگر معلم را تِست کنيد يعني او را قبول نداريد زيرا با علم خودتان او را تست ميکنيد.... جان شاگردي و استادي در چيست؟ او ارتقاء بگيرد وتو نمره بگيري؟ اين يک قضيه بي جان است.... در کلاسي که براي دانشجويان خارج از کشور ترتيب داده بودند از استاد خيلي سؤال ميکردند. ايشان به من گفتند اينها بايد سؤال کنند اما بدان اگر ميخواهي ياد بگيري کمتر سؤال کن، بيشتر ياد بگير... من صبر ميکردم و در جلسات بعد مسئله حل ميشد... کتابهاي استاد را بدون مقايسه با ساير کتابها بخوانيد....

او مثل مادر که حريص به شير دادن است، و مثل خدا که حريص به هدايت است، حريص به ياد دادن بود...

او گفت با ترجمه قرآن کارم را تمام کردم... ترجمه روانيست، قابل فهم، مثل آب زلال که جان ميبخشد...

 آقاي دکتر کاردان( مسجد جامع سبزوار )

... گنج بزرگي در اين مکان که در جاي ديگر کشف شدند... بنده و امثال بنده که در دوره دانشگاه با شخصيتهاي محبوبي آشنا شديم مثل مطهري و شريعتي، اتفاق تازه آشنائي با اين نفس بزرگ و مطمئنه بود. مسلمان بودن براي ما شيرين ترين اوقات زندگي شد.

... بيست و پنج، يا شش ساله بودم. تشنه دانستن.... از طرف مرحوم شهيد رجائي مأموريت داشتم در سنندج. بيجار برف سنگيني آمده بود. در کميته امداد مستقر شديم. با دانشجوياني که آنجا بودند بحث ميکرديم . بحث فلسفي راجع به اينکه چرا آمده ايم.... برادري( آقاي رامشک) شمه اي از گفته هاي استادش گفت که ما را به فکر فرو برد.... .. دوست داشتم ايشان را ببينم. رفتم منزلشان. در گوشه اي از ميدان بروجردي ساکت و غريب در زير زمين منزلشان. قطعه اي از بهشت بود و پنجره اي بسوي نور... و ايشان به پسر جواني درس ميدادند. نه حوزه اي، نه دانشجوئي، اما ديدم در مسير آموزش و تربيت، او به کيفيت فکر ميکند نه به کميت. يک کس را زنده کني همه را زنده کرده اي.

لباس ساده به تن ميکرد. او از نجف برگشته بود و ميرفت فقط به يک بچه درس بدهد... نوجواني به او گفته بود به من قرآن درس بده و او عاشقانه قبول کرده بود... پاي پياده ميرفت. قبول نميکرد وسيله اي داشته باشد... با اين اخلاق حميده و صفات پسنديده... توفيق ما اين بود که کرامت محض را در او ببينيم... نديدم کسي را مثل او که بگويد پدر و مادرم دعا کردند. من به آنها خدمتي کردم...

 دانشمند گرامي استاد علوي مقدم( استاد دانشگاه مشهد )مراسم چهلم

.... بزرگ مردي که بيش از هفتاد سال در نشر فرهنگ الاهي کوشيد. او عالم عامل بود. عالم عامل در فرهنگ اسلامي خيلي ارزش دارد... قرآن نکوهش ميکند عالمي را که تن پرور است... نه تنها خطه خراسان به او افتخار ميکند بلکه جامعه تشيع به او مي بالد... خبر فوت او چنان مرا متأسف و متأثر کرد که وظيفه خود دانستم با سن پيري از مشهد بيايم تا چند کلمه اي از او بگويم. اگر عمادي پور کتاب( صدخرو خاستگاه فرهنگ ) را نوشت حق داشت. همه غفاري نميشوند در حوزه و همه عمادي پور نميشوند در دانشگاه.... سال چهل و شش رفتم تهران و آنجا به سراغ ايشان رفتم. مشکلات دوره دکترايم در محضر ايشان حل ميشد... بعد ديدم خيلي ها از محضر ايشان گمنام وتنها، استفاده ميکنند.... بيانش شيوا، کلامش نرم، خوش فکر و خرد گرا. او با قانون حل ميکرد مشکلات را نه با موهوم و خرافات. پيامبر اکرم ص مخالف با خرافات بود. متملقان به رسول خدا ص گفتند خورشيد بخاطر فوت پسر شما گرفته است. پيامبر جواب دندان شکني دادند. فرمودند خورشيد وماه دو آيت از آيات الاهي هستند.با مرگ وحيات افراد کاري ندارند.... دنبال علم باشيد کتاب بخوانيد. اين عالم وقت خود رابيهوده هدر نميداد. گه گاه ميرفتم هميشه در حال دادن علم و گرفتن بود.... او دلسوز انسانها بود. رنج ميبرد از عقب ماندگي مردم. غم مردم جاهل را داشت... فوت او در من خيلي اثر کرد... تا ميتوانيد در بزرگداشت او بکوشيد... او مجتهد بود...

آقاي عمادي پور ( صدخرو – مراسم چهلم )

.... من از تمثيل آفريني استاد در کتب ايشان جملاتي را مي گويم. مي گويد خداوند کبريتي هم براي جهنم نمي زند. يا مي گويد زندگي دنيا يک شب طولاني و آخرت يک روز ابدي است. جمله معروفشان در مصيبت امام حسين (ع) اين بود: جانها به فدايت يا اباعبدالله. هرگز مصيبت غير معروف نمي خواندند. در مورد قضيه حُر آنجا که امام به حُر فرمود: ... اِرفع رأسک يا حر، استاد مي گفتند: امام فرمود سرت را بالا بگير. نگفت سرت را بالا کن. بالاگرفتن سر افتخار کردن است. فرق دارد با اينکه بگويد سرت را بالا کن به من نگاه کن.... ما با نشر آثارش و پيگيري همت او براي خدمت به خلق و آبادي روستا مي توانيم کاري بکنيم ....

آقاي مهندس سيد يداله هاشمي ( مسجد ميدان بروجردي )

.... مرحوم شهيد آيت اله بهشتي از ايشان دعوت کردند براي قضات دادگستري درس بگويند. دوازده سال آنجا درس دادند مبادي آفرينش و هندسه آفرينش را درس دادند. مطالب ايشان را به نظر پروفسور پرنيان پور که در دنيا در فيزيک هسته اي معروف است و همطراز انيشتين مي باشد رسانديم. پس از مطالعه پيغام داد که من خود را ذره اي در برابر خورشيد وجود ايشان مي بينم. خواستند جلسه اي تشکيل شود. هفت الي هشت ساعت جلسه ما طول کشيد و ما زمان را احساس نمي کرديم... علامه محمد تقي جعفري کتاب (توحيد از ديدگاه علم ) ايشان را مطالعه کردند و فرمودند: وصيت مي کنم که او را از دست ندهيد.

.. من تاسف مي خورم که ما کم از او استفاده کرديم...

آفاي مهندس خبيري ( اولين جلسه درس دعاي ندبه بعد از رحلت استاد )

... مي گفت خدا را هدف بگيريد. خدا را حاکم بر خود کنيد... سال 1370 که به پتروشيمي آمدند تا درس بدهند حديث امام صادق (ع) را مطرح کردند که فرموده اند: علم مثل آهو گريز پا است فلم و کاغذ بياوريد که تور صيادي شماست تا آهوي علم را به دام اندازيد... گفتم بعضي ها صاحب کشف و کرامات هستند. گفت خوش به حال خودش و پدر و مادرش اما خود را بسازيد. خود را مثل درخت به خدا بسپاريد و به او اعتماد کنيد تا هسته را به درخت تبديل کند.

هرکس را مي توان طوري تعريف نمود و من استاد را با هفت ويژگي اين گونه تعريف ميکنم:

 توکل: مي گفت مشهد برايم تنگ بود شب وسائل حرکت به نجف اشرف را فراهم کردم پولي در جيبم نبود. بلافاصله بعد از سوار شدن به اتوبوس يکي از همشهري ها از وجوهات پولي به من رساند. آن را در نجف به آيت اله نوري دادم. ايشان با دست آن پول را به طرف من هل داد و به من اختيار مصرف داد.

اخلاص: به غير خدا ذره اي به چيزي فکر نمي کرد. روزي سر چهارراهي متوقف بوديم فقيري جلو آمد. شيشه ماشين را باز کردم، استاد مبلغي به فقير داد. خواستم من هم بدهم گفت تو نده. سعي کن کارت براي رضاي خدا باشد. او مثل خضر بود. هر چه مي پرسيدي حکمت آن را مي گفت. مي گفت خدا را جدي بگير خوشمزه است.

دع : مي گفت به هر جا که برسيم از دعا مي رسيم. دعا ليست نيازهاي ما است. ما کودکيم و نميدانيم چه مي خواهيم. بدان چه مي خواهي و بخواه. خواستن مهم است نه گفتن. هرچه دعا بيشتر اطاعت بيشتر...

تسليم و رضا: حرفي نديدم از او که شکايتي و حسرتي باشد، حتي در مقابل شهادت فرزندش... از انجام وظيفه اش احساس غرور مي کرد. مي گفت:

 چه مي داني امام زمان مي آيد يک نفر روستايي را بلند مي کند همه علما را پاي درس او قرار مي دهد.

ويژگيهاي قلم: ساده نويسي، قرآني گفتن، علمي، آشنايي با علم روز، تکرار کردن ضروريات. مي گفت تکراري بودن بعضي آيات قرآن ضروري است چرا نمي شود حذف کرد؟ .

ولايت مداري: اسلام به رهبري چهارده معصوم. مي گفت تا در تفسيرهاي خود حديث ثقلين را رعايت نکنيم و بسپاريم به دست ائمه (ع)، تفسير ما فايده اي ندارد و تحول ايجاد نمي کند. اين که آيه شريفه مي فرمايد باران از آسمان مي آيد و سيل جاري مي شود، اين که تحول فکري ايجاد نمي کند. انسان را بايد از اين آيه فهميد و تاويل آيه را از امام (ع) بگيريد. شياطين و شهاب سنگها چيست؟ تحول در تفسير و تاويل ائمه (ع) است....

انقلاب اسلامي ايران طلوع فجر است. به عنايت خدا انجام شد و به دست امام راحل . مردم ايران طاغوت پذير نيستند و فرهنگ طاغوت پذيري در ايران دفن شد.

از طلوع فجر تا طلوع خورشيد فاصله اي نيست خيلي سرعت بگيريد .

نذر کنيد کتاب بخوانيد. نذر هر چيز براي کسب علم است .

تسلط کامل بر ادبيات عرب: در پتروشيمي صرف و نحو درس مي دادند. از حفظ درس مي دادند چقدر حافظه اش قوي بود .

فاطمه( س ) شناسي : ام الکتاب را تعريف کرد. فرمود: او مرکز برکات است او کوثر است و علي ساقي کوثر. از او مي گيرد و به ما مي دهد .

 سوال کننده پيش معلم ارزش دارد. دعا يعني سوال مي کنيد از استاد و استاد توجهش به شما جلب مي شود. پرسيدم نماز شب را چگونه بخوانم وقتي خسته هستم؟ گفت در همان حالي که نيمه هاي شب داريد خدا را بخوانيد و از او بخواهيد. خود را با بزرگان مقايسه نکنيد .

اولين قدم بندگي سوال از خداست. خودش سوال کردن را ياد مي دهد. اللهم اني اسئلک مِن مسائلک....

 مودب باشيد وقتي مي خواهيد وارد حرم الهي شويد بي اجازه وارد نشويد. فلاسفه چراغ برداشته اند و بي اجازه وارد شده اند بهمين دليل حرفهايشان خودي مي باشد. امام علي (ع) راسخون در علم را به اين صورت معرفي کرده که در پس پرده غيب مودب مي ايستند تا خدا خودش( ألم نشرح )را اجرا کند. او شخصيت آسماني ائمه (ع) را خوب مي شناخت. چگونه به اينجا رسيده بود؟ با اين هفت صفت وارد آن آسمان شده بود.

... آقاي نوروزي مي گفت خواب ديده ام امام زمان (ع) را که او را از قبر بيرون آورد من CD آثارش را به او دادم و او آن را به امام تقديم کرد.

علم را عريان در اختيار ما مي گذاشت مثل گردويي که پوستش را کنده و مغزش را پيش شما گذاشته است .

خدا خواست که ما رابا او آشنا کند. کتابهايش گنج است هر دفعه بخوانيم يک چيز تازه به ما مي دهد...

خانم سيده حميده حسيني جم( مراسم سوم- مزار):

... او پدر ما بود. سالها پيش عده اي از دختران وبانوان ده را تشويق کرد نزد ايشان قرآن را ياد بگيرند. من هم ميرفتم. او با حوصله به ما درس ميداد. چند سال گذشت وعدّه ما به دليل ازدواج بعضي شاگردان کم شد. من هم با خود گفتم من که سطح سوادم زياد نيست که حرفهاي آقا را خوب بفهمم. او راخسته ميکنم . بهتر است من هم به جلسه نروم. يکي دو روز بعد صبح بود که درِ خانه را زدند. در را که باز کردم آقا بود. گفت حميده خانم چرا نمي آئي جلسه قرآن؟ دلائلم را گفتم . گفت من ميخواهم فقط به تو درس بدهم. من وظيفه دارم شما را تحويل حضرت زهرا س بدهم. اين شد که من الان از درک وفهم آيات قرآن لذت ميبرم و سعي ميکنم به خانمهاي علاقمند آن را ياد بدهم... روحش از ما شاد باشد...

خانم دکتر دهقانيان ( مسجد بعثت اکباتان ):

او استعدادها را کشف مي کرد و اين استعدادها را به سوي خود مي کشيد، گرچه از مال دنيا چيزي به جيب نمي زد. مي گفت انسانها سرمايه واقعي هستند.... در باره علم مي گفت علم، خواندني نيست، ديدني است... از نجف تا امروز يکنواخت حقايق را شرح داد تغيير و تفاوت در کتب ايشان نيست... تحقيقات ايشان در تاويل قرآن است که عصمت و ولايت انسانهاي کامل و قيامت را شرح مي دهد... او در سه جهت توانايي هاي ما را تقويت کرد شنيدن، نوشتن و فکر کردن.... کليد بهشت را پرسيدن ميدانست... روش امروز مديريت متد( برنده-برنده )است. در محضر او ما احساس بُرد ميکرديم زيرا هرچه ميگقتيم و مي پرسيديم به آن احترام ميگذاشت... از خدماتي که ميکردند به وجد مي آمدند. پيامبر اکرم را نمونه خدمات علمي به جهان بشريت ميدانستند و از قول آن حضرت ص ميگفتند: سيد القوم خادمها... او کم کم ذهنها را باز ميکرد و به ريشه حقايق متوجه ميکرد.

ميگفت: مشتريان خوب خدا کساني هستند که بيشتر سؤال ميکنند...

لطف خدا بود که در مسيرش قرار گرفتيم پس اين لطف را به ديگران هم منتقل کنيم..

خاطره اي از آية الله مجتهدي تهراني:

آقاي محمد رضا تاجپور( نوه استاد )که مدتي در حوزه آية الله مجتهدي درس ميخواند ميگويد: در جلسه عمومي طلاب حوزه بنده از حاج آقا مجتهدي سؤالي کردم. ايشان با لحني اعتراض آميز به من خطاب کردند که چرا از من ميپرسي. من خودم اگر سؤالي داشته باشم از پدر بزرگ شما ميپرسم. وقتي چنين شخصيتي در نزديکان شما هست روا نيست از من سؤالات خود را بپرسيد. ايشان مقام علمي بالائي دارند. بعد خطاب به طلاب فرمودند: ايشان را و دروس ايشان را جدي بگيريد و در جلسه پنجشنبه ها( که استاد در منزل حاج آقا درس ميدادند) حتما شرکت کنيد. ايشان مطالب بسيار عجيب علمي ميگويند که گاهي بنده هم از آنها سر در نم آورم... ( خنده طلاب )

آ

خاطراتي از شاگردان و اقوام استاد:

خانم ثباتي( همسر آقاي دکتر مقيمي): حدود سي و چند سال پيش يکي از روزهائي که کلاس درس منزل ما تشکيل ميشد زمستان بود و برف ميباريد همراه باد و بوران. هوا بسيار سرد بود. جلسه درس که تمام شد شب شده بود و استاد بايد به منزلشان که تا خانه ما فاصله زيادي داشت بروند. آن وقتها تاکسي سرويس در دسترس نبود و همسرم استاد را تا ايستگاه همراهي ميکردند و از آنجا با سه خط اتوبوس بايد تا منزل ميرفتند. در آن شب من حساب کردم استاد تقريبا ساعت ده شب به منزل ميرسند. دلم گرفت از اينکه ميديدم ايشان چقدر زحمت ميکشند بدون هيچ چشمداشتي. به قرآن کريم پناه بردم و از خدا خواستم به من نشان بدهد که چه پاداشي و چه مقامي به چنين شخصي ميدهد. آيه مبارکه 22سوره رعد آمد که خدايتعالي ميفرمايد: کساني که در جستجوي رضايت خدا صبر ميکنند نماز را زنده نگه ميدارند و از آنچه به آنها داده ايم پنهان و آشکار انفاق ميکنند، بد رفتاري ها را با خوش رفتاري محو ميکنند، آنها هستند که عاقبت زندگي به نفع آنها تمام ميشود و آن عاقبت خوب علم وقدرتي است که از آن نعمت وثروت مثل نهر جريان پيدا ميکند. با اجداد و ازواج و اولاد صالح خود وارد آن زندگي ميشوند. فرشتگان همه جا در خدمت آنها هستند. از هر جهت عوامل سلامت سازي آنها هستند. ميگويند مرحبا به شما از صبري که در راه خدا داشتيد. چه عاقبت خوبي داريد...

اين آيات مثل آب سردي بود که بر قلبم ريخت. خوشحال شدم که اين زحمتها به چنان اجري مي ارزد. روزي براي استاد اين قضيه را تعريف کردم. با خنده گفتند پس اگر در قيامت ديدي وضع ما خوب نيست به خدا بگو پس آن آيات چه بود!!

هرگز درقبال زحمات خود وجهي قبول نميکردند. اوائل تشکيل جلسه درس ايشان در منزل ما، روزي مبلغي را براي خرج اياب و ذهاب ايشان در پاکت گذاشتم و تقديم ايشان کردم. فرمودند اين چيست؟ عرض کردم وجه ناقابلي براي خرج ماشين. با ناراحتي وتشر فرمودند من تا بحال از کسي پاکت نگرفته ام. ميخواهي مرا جهنمي کني؟ عرض کردم حتي هزينه رفت و آمد را هم خودتان بدهيد؟ فرمودند من با خدا معاهده دارم. من وظيفه دارم درس بدهم خدا هم متعهد روزي من است و هميشه هم داده است...

از ويژگيهاي اخلاقي ايشان يکي توکل بود و يکي حيا. هرکس مدتي کوتاه با ايشان مجالست ميکرد متوجه اين مطلب ميشد... علم ايشان به علوم حوزه و کلاس درس خلاصه نميشد. به وضوح ميشود فهميد که بسيارش از منبع بالاتري است... واقعا درهاي حکمت بروي ايشان باز شده بود و مصداق اين روايت هستند که: هرکس چهل روز خود را براي خدا خالص کند درهاي حکمت برويش باز ميشود...

خانم هنرکار( همسر آقاي قمي نژاد )

استاد ارجمند محمد علي صالح غفاري را همزمان با کلاس درس ايشان در منزل آقاي دکتر مقيمي شناختم. آنچه به صورت يک خاطره ميتوانم بگويم اينست که ايشان تا آخرين لحظه عمر با برکت خود بدون چشمداشت وبي ريا به آموزش و خدمت اشتغال داشتند. حتي در سالهاي اخير که کسالتي داشتند با جديت کلاس درس را اداره ميکردند. ايشان به آموزش شاگردان خود مشتاق تر بودند تا خود دانش آموزان. و ايشان بيش از آنکه ما را به خشم الاهي بترسانند، به رحمت الاهي اميد وار ميکردند. زماني که از لطف و کرم خداوند صحبت ميکردند ما احساس ميکرديم بر بال فرشته نشسته و درهاي آسمان را خداي متعال بسوي بهشت بر انسان گشوده است. با او خود را در ميان بهشتيان ميديديم.... ديگر اينکه جواني وعمر خود را بيدريغ به دنياي علم وخدمت نثار کردند. ساده و بي آلايش. با مال و متاع دنيا و آسايش و راحت طلبي بيگانه بودند. راهشان بي شک راه انبياء و اولياء الاهي است...

حاجيه خانم خامي زاده: سالهاست که آقا را شناخته ام و از درسها و کتابهايش استفاده ميکنم. آغاز اين آشنائي بعد از شهادت فرزندشان حسين بود که در مسجد بعثت اکباتان مراسمي به ياد ايشان برگزار شده بود. من با ديدن عکس آن شهيد متوجه شدم او همان دوست و هم رزم همسرم در سپاه ميباشد که گاهي به خانه ما ميآمد. آن روزها دچار يک نوع ناراحتي قلبي( گشادي دريچه قلب )بودم و استراحت کامل را به من توصيه کرده بودند اما من که با خواهر اين شهيد آشنا شده بودم چنان مشتاق شرکت در کلاس درس استاد شده بودم که استراحت را کنار گذاشته و حتي داروهايم راهم مصرف نميکردم. درسهاي استاد را ميخواندم و مينوشتم و به ديگران تا حد امکان منتقل ميکردم. حدود نه سال از اين آشنائي گذشته بود که روزي يک دوست قديمي با تذکراتش مرا به ياد ناراحتي قلبم انداخت و توصيه کرد به پزشک خودم مراجعه کنم. آقاي دکتر پس از انجام آزمايشات متعدد با خوشحالي گفت گشادگي دريچه قلبت کاملا خوب شده ومن خوشحالم که داروها و معالجات من تأثير خودش را کرده است. با تعجب به آقاي دکتر گفتم ولي من اصلا آن داردها را مصرف نکردم و شفاي خود را از طبيب ديگري گرفته ام...

خاطره اي از مرحوم حاج احمد آقا( داماد و برادر زاده استاد )به نقل از دختر استاد:

وقتي دوره تحصيلي راهنمائي را در روستاي صدخرو به پايان بردم لازم بود براي ادامه تحصيل به سبزوار بروم. پدرم نگران اوضاع سبزوار براي يک نوجوان تنها بود. آقا مرا با خود به تهران آوردند. اسم مرا در دبيرستان شبانه نوشت و روزها در مدرسه علميه مروي در حجره خودشان به من درس قرآن و عربي ميداد. اکثرا در منزلشان مهمان بودم و گاهي که بعد از زمان وقت نهار ميرفتم خانم عمويم هميشه غذاي گرم و آماده برايم کنار ميگذاشت و برايم احترام قائل بود. کمي بعد آقا مرا در بازار لوازم يدکي اتوموبيل به مرحوم حاج آقا فاضلي که مردي محترم ومتدين و آشنا به شخصيت آقا بود سپرد تا مشغول کار شوم. دو سفارش اکيد به من کردند که هميشه در زندگيم آن را بکار بسته ام و سود فراوان برده ام. فرمود: طوري کار کن که صاحبکار ومردم به تو محتاج باشند نه تو به آنها، و کارت را جدي بگير تا مجبور نشوي از اين شاخه به آن شاخه بپري....

خانم کمالي( همسر آقاي دکتر وزيري ):

هميشه سؤالاتي در باره چگونگي عصمت ائمه ع از ابتداي تولد تا انتها داشتم. اگر آنها هم انسان هستند مثل ما، آيا از نقص به کمال حرکت نکرده اند تا به اينجا رسيده اند؟ آيا ميشود انساني بدون تجربه و بدون آموزش از ابتداي تولد عالِم کامل خلق شود؟ و دهها سؤال ديگر. پاسخ سؤالات روح تشنه ام را در کتاب ( مکارم الاخلاق – مدينه فاضله )استاد صالح غفاري گرفتم .

اما خاطره شيريني از اخلاق و محبت ايشان: يکي روز برفي زمستان طبق معمول سه شنبه ها در کلاس درس ايشان شرکت کردم. بعد از اتمام کلاس باتفاق دوست و همشاگرديم سوار اتومبيل من شديم ولي هر چه کردم ماشين روشن نشد. به ناچار پياده شديم ومنتظر کمک مانديم. آقائي از آشنايان که مرد ورزشکاري هم بود از کنارمان گذشت. از ايشان خواهش کردم ماشين را کمي هل بدهد تا روشن شود. ايشان با عجله رد شدند و پاسخي ندادند. دوباره سوار شديم. آقائي آمد جلو و گفت ما هل ميدهيم. نگاه کردم ديدم استادم حاج آقا غفاري هستند که پشت ماشين ايستاده اند تا هل بدهند و آن آقا راننده سرويس اداره اي هستند که استاد را براي نماز ميبردند، بدون اينکه ما را به عنوان شاگردشان بشناسند...

خاطره اي از محبت پدرانه استاد( خانم دکتر کاردان )

مدتي بود بدنبال خريد خانه اي بودم . خيلي دوست داشتم نزديک منزل استاد باشد تا راحت تر بتوانم در کلاس درس شنبه ها شرکت کنم. روزي خسته از جستجو، به منزل استاد رفتم. گفتم همين نزديکي خانه اي را در نظر گرفته ام ولي نميدانم خوب است يا نه. ايشان لباس پوشيدند و به همراه من براي ديدن خانه آمدند....

خاطره اي از توکل استاد، به نقل از همسرشان( حاجيه خانم اخوان ):

لوله آب منزل ما ترکيده بود. نميدانستيم کجاي منزل است. فقط از صداي ريزش آب و شماره اندازي سريع کنتور پي برده بوديم. لوله کش آورديم گفت بايد چند جاي کف منزل را بکنيم. فردا صبح زود متوجه شدم آقا در حياط منزل مشغول کاري هستند. هوا سرد بود. ديدم آقا موزائيک ها را کندند و آب فواره زد. کمي بعد لوله کش آمد و لوله ترکيده را که مشخص شده بود تعمير کرد. بعدا به آقا گقتم از کجا فهميديد لوله شکسته آنجاست؟ گفتند شب در خواب ديدم همانجا چراغي روشن است... خدا مرا راهنمائي کرد.

خاطره اي از دخترشان( همسر آية الله حاج آقا غروي )

سالهاي اول نوجواني، وقتي به تازگي کمي خياطي ياد گرفته بودم،به آقاجان گفتم ميخواهم براي شما پيراهن بدوزم. خيلي خوشحال شد و تشويقم کرد. پيراهن را دوختم و آقا آن را به تن کرد. خودم متوجه شدم يقه آن کمي کج به نظر ميآيد. اما ايشان بارها آن را پوشيد و هيچوقت برويم نياورد...

از ايام کودکيم به ياد دارم که وقتي آقا جان دستم را ميگرفت که جائي برويم،هرگز دستم را نميکشيد و وقتي به جوي آبي ميرسيديم مرا بغل ميکرد و از جوي رد ميکرد....

 نزديک به آخرين ماه حاملگي از نجف اشرف با هواپيما به تهران آمدم. شش ماه منزل آقا جان مهمان بودم وايشان دربيمارستان ايران مرا بستري کردند. بلطف خدا و مهرباني و مراقبت هاي خانواده و امکانات خوب بيمارستان، فرزندم به دنيا آمد. خيلي به ما در اين مدت خوش گذشت...

خاطره اي از دخترشان( همسر مرحوم آقاي تاجپور )

از ايام کودکيم جز مهر و محبت چيزي از آقاجان به ياد ندارم. بعد از ازدواج هم هر وقت خداوند فرزندي به ما عنايت ميکرد مرتب به ما سر ميزد و هميشه با دست پر به ديدنم مي آمد. يک سال که هواي تهران خيلي گرم بود به مدت يک ماه ما را به نقطه خوش آب و هوايي در اطراف تهران برد. يادم مي آيد گاهي سر سفره که چيزي را تقسيم مي کردند سهم مرا که حامله بودم دو برابر ميداد.

حاجيه خانم عذرا( عروس استاد )

آقاجان( استاد )همواره از ريا و تظاهر دوري ميکرد و رفتاري ساده و بي پيرايه داشت. بيشتر اوقات عمر شريف خود را در انديشه و تفکر بود. بزرگترين دقدقه اش در زندگي تلاش براي درک عالمانه از دين بود. به تفکر و تأمل بسيار اهميت ميداد. به همه توصيه ميکرد که سعي کنند با مطالعه در آيات خدا به شناختي عالمانه از دين دست پيدا کنند. از برداشت هاي سطحي و عوامانه از دين بسيار در رنج بود. بسيار اتفاق مي افتاد که در ميان جمع، ولي دلش جاي ديگر بود.گويا تمام وجودش معطوف دنياي ديگر است. معناي واقعي دين را درک کرده بود. هميشه با خدا در ارتباط بود و به گفته خودش

 شاگرد مکتب خدا بود و خدا را جدي گرفته بود

عبادات را بسيار ساده انجام ميداد. هنگامي که به نماز مي ايستاد تواضع يک شاگرد را در برابر استاد به نمايش ميگذاشت.

آقاجان يک شخص بسيار صميمي، دل سوز و مهربان بود. گاهي که مشکلي براي اعضاي خانواده پيش مي آمد و معمولا با ايشان مطرح ميکرديم قبل از هر چيز اشک در چشمانش حلقه ميزد و بغضي گلويش را ميگرفت و به وسيله دعا از خداوند کمک ميگرفت و براي رفع مشکل سعي بسيار ميکرد و به همه ما توصيه ميکرد و ما را از وجود پر فيض و برکتش در اين دنيا بهره مند ساختند. تنها آرزويم اينست که در قيامت اولين کسي را که مي بينم آقاجان باشد و مطمئنم که ايشان به لطف خدا در قيامت هم شفاعت ما را ميکنند...

 مثل عکس رخ مهتاب که افتاده بر آب در دلم هستي و بين من و تو فاصله هاست

جملاتي از نامه ها و وصيت نامه پسرش( شهيد حسين صالح غفاري ):

 سلام بر مادر عزيز و مهربانم. سلامي برخاسته از عمق وجودم... مادرم چقدر سعه صدر داري. خداوند ان شاءالله خيرت دهد. کاش همه مادرها مثل تو بودند... ميدانم هر چه بگويم و بنويسم نمي توانم ذکر اين همه محبتهايت را داشته باشم.

و اما تو اي پدر چه ضرباتي را از جانب بعضي مردم نامهربان تحمل کردي ولي هميشه بدون ذره اي چشمداشت منبع فيض و شمعي هستي که روشني بخش محافل مي باشي.

پدرم اطاعت از تو و عمل به دستورات تو را به لطف الهي اطاعت از امام (ع) و اطاعت خدا مي دانم و با تمام وجود آماده جانفشاني هستم... ( 14دي 1364 از جبهه)

**خداي تعالي ان شاءالله شما را براي هدايت مردمي امثال من** و ياري دين و نشر حکمتهاي آن تا قيام قائم (ع) زنده نگه دارد و درک و فهم اطرافيان را بالا ببرد...

قسمتي از پاسخ پدر به فرزندش: نور چشمي حسين آقا ان شاءالله که حالت خوب است. نمي دانم چطور وقتي انسان در هواپيما و قطار يا ماشين مي نشيند اعتماد به راننده دارد و خيالش راحت است ولي اگر اين ماشين زندگي را به دست خدا بسپاريم باز هم خيالمان ناراحت است مي گوئيم چنين و چنان ميشود... آنقدر که ما انسانها از گرفتاري و نابودي خود مي ترسيم و مواظب خودمان هستيم خدا بيشتر مواظب است الا اينکه ما بر کارها و اراده خود مسلط نيستيم وليکن خدا مسلط است...

آنچه براي ما خيلي لازم است وظيفه شناسي و انجام وظيفه است. بقيه به دست خداست. به رضا و ساير دوستانت سلام برسان تو را به خدا داده ام... به اين دليل خوشحالم که شما در خط اسلام حرکت مي کنيد.

 لازم به ذکر است که مکاتبات استاد وپسرش حسين از جبهه در کتابچه يادبود شهادت حسين نگاشته شده و به چاپ رسيده است.

خاطراتي از دخترش( همسر حاج احمد صالح غفاري ):

روشهاي عملي چهارده معصوم عليهم السلام و دانشمندان مکتب آنها بهترين راه نشان دادن خوبي وبدي است. خداوند تعالي ميفرمايد رسول خدا بهترين اسوه براي شما ميباشد. اسوه نميشود فقط گفتاري باشد بلکه اعمال و گفتار است. روش امر و نهي پدر نيز به پيروي از چهارده معصوم ع اغلب غير مستقيم بود. نمونه اي از اين گونه موارد را با ذکر مي کنم:

حجاب= به حجاب و عفت خانمها خيلي حساس بود ولي صبر مي کرد جمعه ها که همه فاميل به قول خودش سر سفره قرآن جمع مي شدند با آيات قرآن به ما اندرز مي داد. داستان حضرت مريم (س)را زياد تکرار مي کرد و هر بار چشمانش پر از اشک مي شد و اين جمله رازياد تکرار ميکرد که آنقدراين خانم عفيف و پاکدامن بود که حتي دوست نداشت سايه اش را مردي ببيند. مصيبت مريم( س )بزرگ بود زيرا عفت وعصمت يک خانم پاکدامن ويک خاندان با شرافت اگر زير سؤال برود مصيبت بزرگيست...

غيرت= روزي عده اي مهمان داشتيم و آقاجان هم سر سفره حضور داشتند. من دستم را جلو بردم چيزي بردارم آستين لباسم کمي بالا رفت و مچ دستم ديده شد. آهسته دست مرا گرفت و عقب کشيد و خودش آن چيز را به من داد.

روزي حلال= در جمعي که اغلب فاميل حضور داشتند مناسبتي پيش آمد و آقا گفتند حاج ابوالحسن خيلي مواظب درآمد حلال خود است. حتي دو ريالي تلفني که از اداره به منزل زنگ مي زند حساب مي کند و آخر ماه از حقوقش مي پردازد...

حياء = گاهي صحبتي ازيکي از شاگردان ايشان به ميان مي آمد که مثلا اين خانم چنين و چنان هستند. آقاجان مي گفتند من او را نمي شناسم. هر چه آدرس آن خانم را با لباس و قيافه او مي داديم با وجود اينکه سالها شاگرد ايشان بودند باز هم او را نمي شناختند زيرا ايشان اصلا نگاه آشنا به چهره خانمها نمي کردند. فقط از طريق صدا آنهايي را که پرسش مي کردند مي شناخت.

اهميت به نماز= روزي وارد اتاقي شدند که چند نفر از محارم ايشان در آن اتاق نماز مي خواندند نماز که تمام شد يک نفر را تشويق کردند و به ديگران گفتند ببينيد چقدر مؤدب نمازش را مي خواند.

اهميت به دعا = عروسشان باردار بودند و آقاجان نگران تولد نوزاد. زيرا پزشک هشدارهايي داده بود. همان روزها آقاجان به سفر حج مشرف شدند. بعد از مدتي که نوزاد به دنيا آمد و آقاجان از سلامتي مادر و فرزند مطمئن شدند گفتند من زير ناودان طلا دعا کردم و خدا دعايم را مستجاب کرد. اين جمله را بارها تکرار مي کردند و اشتياق به دعا را در دل ما ايجاد مينمودند.

 : سالهاي آخر جنگ تحميلي که بمباران شميائي را صدام به اوج خود رسانده بود از حاج ابوالحسن که در جبهه بود خبري نداشتيم. روزي خانم و بچه هاي ايشان خيلي گريه کرده بودند و آقاجان هم حالشان بهتر از آنها نبود. همسر استاد ميگويد به آقا گفتم شما را نديدم هرگز اينقدر ناراحت باشي. گفتند به خدا گفتم خدايا من يتيمان زيادي را نگهداري کرده ام و حالا ديگر طاقت ديدن يتيمي نوه هايم را ندارم.... به لطف خدا و به دعاي آقاجان حاج ابوالحسن از جبهه برگشتند و البته شيميائي شده بودند که بحمدالله شفا يافتند.

اهميت به تربيت کودک= وقتي نوه من تازه زبان باز کرده بود آقاجان گاهي با او بازي و شوخي مي کرد. ازجمله بازيهايي که با پرديس کوچولو مي کرد تکرار اين جمله بود که: پرديس بَدِه... پرديس بَدِه... پرديس کوچولو هم مي گفت: آقابزرگ بَدِه... آقابزرگ بَدِه... بعد آقابزرگ مي گفت: من خوبم پرديس بَدِه... ما به آقاجان مي گفتيم اينطوري به شما توهين مي شود. آقاجان مي گفتند بايد بچه بفهمد بدي و خوبي چيست و ازبدي بدش بيايد.

آموزش اسلامي= از قول امام صادق عليه السلام ميفرمودند فرزندان ما بايد قبل از ورود به زندگي استقلالي به دو رشته علمي مجهز شوند. آشنائي با قرآن و فرهنگ اسلامي و آشنائي با يکي از علوم و فنون روز دنيا. ايشان تعليم قرآن کريم را از سنين قبل از مدرسه براي فرزندان خود آغاز کردند و من ياد ندارم آيه اي از قرآن را بدون اشاره به معاني آن به ما آموخته باشند. کمي بعد که ما به مدرسه رفتيم و به خواندن و نوشتن آشناتر شديم، نوشتن آيات کريمه را همراه با ترجمه آن برايمان شروع کردند. صبح ها بعد از نماز صبح برنامه آموزشي ما شروع ميشد. نه ساله بودم که آموختن زبان انگليسي را همراه با ادامه دروس قرآن، به موازات دروس مدرسه براي ما برنامه ريزي کردند، به اين صورت که با جناب آقاي علي محمد ناظر فصيحي که استاد زبان انگليسي و در آن زمان دبير زبان دبيرستانهاي تهران بودند تبادل برنامه کردند و هفته اي يک روز فرزندان ايشان به منزل ما مي آمدند و درس قرآن و زبان عربي ميگرفتند و هفته ديگر ما به منزل ايشان ميرفتيم و درس زبان انگليسي را فرا ميگرفتيم. پسرهاي عمويم احمد آقا که من عقد کرده ايشان بودم، و محمود آقا نيز در تمام برنامه هاي آموزشي استاد حضور داشتند. براي ما بچه ها هم فال بود و هم تماشا. هم با دوستان و هم سالان خود تفريح و مهماني خانوادگي داشتيم و هم درس ميخوانديم. استاد ناظر فصيحي و همسرشان حفظهما الله تعالي ( که از اقوام نزديک ما هستند )براستي در حق ما محبت و مهمان نوازي ميکردند. آقاجان برنامه آموزش انگليسي را با نوشتن قواعد عربي به حروف لاتين همراه ميکردند و کمي که بيشتر با اين زبان آشنا شديم تفسير عربي حديث( عقل وجهل) را همراه با ترجمه آن به انگليسي براي ما مقرر کردند. به اين ترتيب پس از گذشت تقريبا چهار سال ما هم به زبان عربي و هم انگليسي تقريبا مسلط شده بوديم. آقاجان بخوبي دريافته بودند که زبان دانشگاهي روز دنيا را بايد خوب بياموزيم تا بتوانيم در رشته هاي دانشگاهي موفق شويم.

جملاتي از افراد فاميل در سنين مختلف در باره آقاجان:

بعد از رحلت آقاجان، آقاي عبداله ملکي پور مجلسي ترتيب داده بودند که عده اي ازاقوام جمع بوديم. قرار شد هر کس جمله اي درباره آقاجان بنويسد. اين جملات زيبا و صميمانه راجمع کردم و در اينجا بعضي از آنها را ذکر ميکنم:

 رضوان(14)ساله: آقاي من تو آن ساده ترين واژه پيچيده اي که بر زبان من جاري مي شود و چقدر سخت است درک کنم وجود آسمانيت را که جايي در زمين نباشد.

پرديس سادات(12)ساله: دوست داشتني ترين پدربزرگ دنيا...

پريسا(6)ساله: خورشيدعزيزم،آقا بزرگم، دوستت دارم......

کوروش(14)ساله: تو هماني که همه بايد زيارتت کنند. گر نباشي زائران حيرانند.

امين اله: در شمع محفلت سوختم. افسوس که نساختم...

بهناز: با حضورش نور خدا را درقلبم يافتم....

سهيل: شرمسارم از قصور بُعد زمان که فرصت را سوزاند، و پهناي هر چه وسيعتر دنياي دو بعدي کاغذ و قلم که حقيقت استاد را پنهان خواهد کرد...

زهرا: استادم ، پدرم، تو را به آب ميتوان تشبيه کرد که هر ظرف خالي و خشک درون تشنه خود را با کلام و نگاه تو سيراب ميکند...

عذرا: مثل عکس رخ مهتاب که افتاده بر آب در دلم هستي و بين من و تو فاصله هاست

افسوس که قدر تو را ندانستيم آقاجان...

ابوالحسن: هر چند عمري از طلوعش بهره مند شديم، ولي هرگز از آن بي نياز نشديم...

محمد مصطفي(13)ساله: من بچه تر از آني بودم که درکش کنم ولي باورم نميشه که نيست

سيما: آقابزرگ، باباي مهربان من، پروردگارم را بارديگروجورديگري به من شناسند. يادش هميشه در قلب من باقيست.

عادل: آقاجون گرماي وجود مهدي موعود را در چشمان تو مي ديدم. يادت گرامي .

بشري: بسم اللهِ النور... وقتي در لحظه سکوتت دانه هاي تسبيح را يکي يکي مي گرداندي گويا که دانه ها نور علم را در وجودت يکي يکي دسته دسته مي کرد تا لمعه لمعه علمت را بياموزاني...

نيلوفر(13)ساله: در کنار تو با وجود تمام عصياني هايم هنوز اميدوار به بخشش خالقم..

نادره: اي آسماني، آبي آرام من، اي سکوت تنهايي، کلامت مانند قطره هاي آب آرام آرام قلبم را شکافت. بزرگ مي دارمت اي عزيز ترين.

نجمه: آقابزرگ معلم ما بود.

طيبه: متأسفم که نتوانستيم به مقام شاگردي ايشان نائل آييم، و همواره از الطاف ايشان بهره مند بوديم. او مثل باران حتي بر شوره زار مي باريد. صداي ياعلي تو همواره در گوشم ميپيچد. اکنون اميدوار به دعاي شما هستيم...

مير منصور: اديب فرزانه و مرشدي که هرگز از ياد نميرود.

 بشير: علي عليه السلام ميفرمايد: من علّمني حرفا فقد صيرني عبدا...

ندا: تشنه بوديم تشنه باران، آسمان بود و ميل باريدن. يک زمين داغ و چشمه خورشيد، خسته از التهاب تابيدن... مهربانترين من، تو آسمان بي انتهائي بودي و من سرشار از حس پريدن. آسمان آبي يکدست ولي افسوس...

زهره: شميم عطر وجودش را هنوز در خوابهايم ميبينم و براي درک وجودش در جولانگاه آثارش گام برميدارم.

بنفشه: بهشت را از کلام و مرام تو نياموختم، بل توخود بهشت من بودي...

معصومه: اگرخاطره هايش نبود من زنده نبودم...

منصوره: اوشمع بود ومن پروانه..هر چه ميدانم ازاوست.

باهره: اي ستارۀ روشن هدايت،از ميان دروازه هائي که به رويم گشودي به آسمان بلند وبي نهايت پرواز کردم .متشکرم.

سعيده: پدر بزرگ عزيزم، خورشيدي مملو از انوار الاهي، که درخشش تو حجابي برديدنت بود. پس از تو ظلمات شب تيرگي خود را بيشتر به نمايش گذاشت، ومن حيرانم وسرگردانم، بدون فانوس شب...

سيدعلي: عشقت رسد به فرياد، گر خود بسان حافظ قرآن زبر بخواني با چارده روايت.

زهرا: تو بارورترين زميني و من بذر سخت، صيقل مي دهي پوسته ام را تا به آسمان رسم منِ خام..

شکوفه: استاد عزيز من، بهترين معرّف مقام والاي ولايت بود.

بها ره(10ساله): مي خوام تورا ببينم \*مي خوام تورا ببينم \*آخه کجا ببينم \*آخه کجا ببينم\*

توي بهشت ببينم\* تواين فضا ببينم \*جائيکه خيلي زيباست\* پر از گُلاي رؤياست.. ميوه هايش چه زيباست \*تو اون فضا يه غوغاست\* ميدونم تو نوشتي \*هزار کتاب بهشتي\*

حاج محمد حسين: حق استاد را حقتعالي معين کرده. استاد بمنزله سر است در بدن.

عمه جان: آقا از برکات وجوديش اين بود که باعث صله رحم ميشد...

خسروي: خورشيدي که هميشه جاويدان ميماند و اثر و آثارش در عرصه گيتي جاويد است.

شکوفه نوروزي نژاد: تا وقتي که کنارمان بودند اين قدر توجهم به مثالي که ايشان از اراده خداي تعالي ميزدند، که زياد هم تکرار ميکردند، جلب نشده بود. هر زمان که از علم و قدرت خداوند سخن ميگفتند ميفرمودند: به گلهاي قالي نگاه کنيد. اينهمه رنگ و رونق و گل و زيبائي ميبينيد. اگر خداوند تعالي لحظه اي اراده خودش را از اين قالي بردارد تبديل به پودر سياه و بي خاصيتي ميشود... اکنون مدتهاست اين جملات در فکرم ثبت شده است. به گلهاي قالي، در و ديوار، گياه و جماد و به هر چه مينگرم اراده خداوند تعالي را جاري و ساري ميبينم و تازه ميفهمم که اين بيت مشهورسعدي چه مفهومي دارد:

 برگ درختان سبز در نظر هوشيار هر ورقش دفتريست معرفت کردگار

 نامه اي از جبهه که استاد به مادر خانمش( حاجيه خانم اخوان )فرستاده و در باره انقلاب اسلامي و دفاع مقدس نکته هائي را تذکر داده اند...

...انشاءالله که باجي خانم عزيز شما هم به ياد ما هستي و ما را دعا ميکني. من روي حقيقت، که مي بينم دين اسلام و قرآن عزيز در معرض هجوم و حمله کفار قرار گرفته، علاوه بر اينکه وظيفه ام تبليغ است خود را موظف ديدم به جبهه بيايم و آنقدر که از دست من ساخته است با سربازهاي امام زمان( ع )که حقيقتا همان ياران امام حسين( ع )هستند همکاري کنم. زيرا حقيقتا اگر اين انقلاب اسلامي شکست بخوردهمه چيز ايران زير پاي کفار له خواهد شد. تا ميتواني باجي جان براي اين جنگ که کفار سر ما آورده اند دعا کن که اين بي ناموس هابه هيچ چيز جز اسارت و ذلت ايران قانع نميشوند. به خدا قسم، به اسلام کار ندارم، اگر اين مردم وطن و ناموس دارند بايد در اين جنگ شرکت کنند، چه برسد که وظيفه ديني و انساني آنها است....( لازم به ذکر است که استاد در سال( 65)درحاليکه فرزندش حسين جبهه بودند، به اتفاق دو برادرش آقاي عبد المحسن و آقاي هبة اله و چند نفر ديگر از همولايتي ها به جبهه اعزام شدند و چند ماهي به انجام مسئوليتهاي محوله مشغول بودند.)

معرفي چند کتاب از استاد به قلم خودشان:

کتابهاي مبادي آفرينش و هندسه آفرينش، دو کتابي است که مبادي خلقت و هندسه ساخت آن را روشن ميکند. کساني که اين دو کتاب را بخوانند همانطور که از ساخت يک صنعت بشري مانند ماشين آلات با خبرند و ميدانند که از کجا شروع شده و به کجا خاتمه پيدا ميکند، از ساخت جهان و انسان هم آگاهي پيدا ميکنند که چگونه و از کجا شروع شده و به کجا خاتمه پيدا ميکند. در واقع چهار کلمه حکمت را که علت فاعلي و علت مادي و علت صوري و علت غائي باشد را براي خواننده روشن ميسازد. مثل اين که يک ماشين را برابر چشم سازنده اوراق و مونتاژ کنند.

در اين دو کتاب ثابت شده است که مبادي آفرينش غير از وجود خداوند متعال است و چنان نيست که فلاسفه قائل به اشتراک وجود شده اند و چنان وانمود کرده اند که مخلوقيت خلق به عَرَض است که بر وجود عارض ميشود، و وجود يک حقيقت است. و چنان وانمود ميکنند که خلق اثر ذاتي وجود خالق است، مانند قطرات آب دريا و لمعات نور که از مبدء اقيانوس نور ظاهر ميگردد. در واقع( در اين فرضيه )خلق هستي خود را از وجود خدا مايه ميگيرد مانند قطره از دريا، نه اينکه اصل هستي خلق و مشتقات آن مخلوق خدا باشد.

 در اين کتاب اصول خمسه نور و اصل ماده به عنوان مبادي آفرينش ثابت شده و همراه اصل وجود خداوند متعال که آفريننده است به عنوان:( اصول سبعه هستي )، هستي بدون تزاحم و تعاني، ثابت شده است. مطالب اين دو کتاب تماما بي سابقه است. مدارکي جز کتاب خدا و روايات ائمه اطهار عليهم السلام ندارد.

کتاب ديگر من( برهان معراج و شق القمر )است. اين کتاب بحث هائي مفصل و بي سابقه در توضيح و تشريح معراج تکاملي حضرت رسول اکرم صلوات الله عليه و آله دارد. اثبات ميکند که معراج تکاملي آن حضرت پيش از سير و مسافرت به آسمانها مي باشد و تا تکامل پيدا نشود سير و مسافرت ممکن نيست. و اثبات شده که انسان هفت دوره تحول و تکامل دارد و در تحول هفتم حالت لقاء اللهي براي او دست ميدهد. اين هفت دوره تحول و تکامل به عنوان آسمانهاي هفتگانه شناخته شده که بعد از تحول هفتم انسان خليفه خدا و حامل عرش عظيم ميشود. بعد از بيان کيفيت تکامل، سير و مسافرتهاي آني و فوري به آسمانها پيدا ميشود.

 و هم چنين هندسه عالم خلقت که سه قسمت است. ابتدا فضاي ستارگان و بعد طبقات هفتگانه آسمانها و زمين، در توجيه حديثي از امام هشتم ع، و در انتها عرش عظيم الاهي. اين کتاب معجزات را از نظر فني و علمي تشريح ميکند و کيفيت و قوع معجزه شق القمر را روشن ميکند. مطالبي است علمي و استدلالي و بي سابقه.

کتاب ديگرمن( سرنوشت شما )تفسير سوره قدر است که در اطراف قضا و قدر و مقدرات بحث ميکند. بحثهائي است عميق و علمي در تعريف سرنوشت و مقدرات بد و خوب و موقعيت حضرت زهرا سلام الله عليها. در ارتباط با مقدرات، تفسير آيه: انا انزلناه في ليلة مبارکه انا کنا منذرين...در مطلع اين کتاب نوشته شده که اين کتاب از مسير اجتهاد شيعه شما را به مدينه فاضله امام زمان ع ميکشاند. در انتهاي بحث مربوط به مقدرات، قيام امام زمان عليه السلام مطرح ميشود و اثبات ميگردد که قيام ايشان براي رسيدگي به حساب است و قيامت است.

ايشان در قيام و غلبه بر تمامي کره زمين ابتدا به حساب مردم رسيدگي نموده، ابتدا نيکان را از بدان و مؤمن را از کافر جدا نموده، براي نيکان زندگي بهشتي و براي ستمکاران و بد کاران زندگي جهنمي ميسازد. تمامي عذابها از جمله عذابهاي آتش سوزي به وسيله مظلومان و سوختگان بعد از آنکه زنده شدند به عامل اراده به بدن ظالمان انتقال پيدا ميکند. در نتيجه بدن ظالمان و متجاوزان گلوله اي از آتش، و بدن مظلومان سرد و سلامت شده به بهشت انتقال پيدا ميکنند.

کتاب ديگر من ( آيات النساء )است. در اطراف شغل زنان و حقوق فردي و اجتماعي و سياسي زنان مطالبي عميق و بي سابقه دارد. بحثي در تسهيلات ازدواج و هدفهاي سه گانه ازدواج: ( هدف مادي و مالي، اولادي و زندگي، و هدفهاي الاهي و کفويت )و اثبات اين که با پيدايش چهار صفت در بانوان کفويت پيدا ميشود و با پيدايش کفويت زن دوم حرمت پيدا ميکند.

 و اثبات اينکه خداوند متعال در راه پيدايش طلاق هفت خوان رستم بوجود آورده و ازدواج را سهل و آسان کرده است.

و اثبات موقعيت اجتماعي و ارزشي زنان، شغل مخصوص زنان، و درس و دانشگاهي که لازم است در مقدمه ازدواج بگذرانند.

و اثبات تساوي حقوقي و تفاوت شغلي آنها با مردان، تساوي و يا برتري حقوق خانوادگي، و هزاران مطالب ارزنده و بي سابقه از متن کتاب خدا و فقه آل محمد عليهم الصلوة و السلام.

کتابي است برطرف کننده ابهامات از مسئله تساوي و يا تفاوت حقوق زنان با مردان.

کتاب ديگر، تفسير سوره مبارکه( انعام )است. اين کتاب در تفسير آيه اول در توضيح( جعل ظلمات و نور )که اصول اوليه خلقت است مطالبي بي سابقه و بي نظير دارد. و هم چنين در تعريف تکميل و اکمال دين در تفسير آيه: و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا... واکمال دين در ولايت ائمه عليهم السلام.

در تفسير اين سوره روشن شده است که اصول اوليه آفرينش که مواد و مصالح ساخت جهان و انسان است متعدد است. نور در ذات خود يک اصل مجرد نا متناهي و ماده يک اصل متناهي محدود است که در مقابل نور، ظلمت شناخته شده است. برخلاف فرضيه فلاسفه که ظلمت را به معناي عدم نور ميدانند، ثابت شده که ظلمت، مادۀ مجعول است که در ذات خود محدود و سياه است. محدوديت و سياهي و ظلمت خاصيت ذاتي ماده است و سياهي، رنگ نيست بلکه بي رنگي است که در مقابل رنگ نمايش پيدا ميکند.

و ثابت شده که ماده و نور دو اصل متباين با يکديگرند. نه نور به تنهائي نمايش دارد نه ماده بلکه نمايش هر دو بعد از ترکيب و انعکاس با يکديگر است... و هزاران مطالب بي سابقه ديگر.

کتاب ديگر( اسرار حج )است. رؤوس اين کتاب اينست: مراسم حج و اسرار آن– مراسم حج بر اساس دو محور تنظيم شده: آشنائي به عظمت خدا و خضوع بندگان- حرم يعني حريم کاخ شاهنشاهي خدا و اولياء خدا- در حرم خدا با احرام، تمامي تعيّنات ملغي ميشود- احرام دروني و بيروني- هفت دور طواف نشانگر هفت کلاس تحول و تکامل است- براي شکستن تکبر انسان، اين مراسم بوجود آمده است.

مطالب بي سابقه ديگري در اين کتاب ميخوانيد از جمله: تاريخ خلقت جهان و انسان- خلق خلايق در عرض اين کره زمين، و در طول آن تا به ازل قابل شمارش نيست- بحث ابتدائي براي شناخت کليت آدم ها و عالم ها- کره زمين پيش از خلقت آدم و حوا غير مسکوني بوده است- کره زمين و اهل آن بمنزله دانشگاهي است که براي تربيت و مديريت انسانهاي کامل پيش از خلقت آدم و حوا بوجود آمده و آنها امامان معصومند- انسانهاي کامل معصوم، يک نفرشان براي همه انسانها است و همه انسانها براي يکنفر. کثرت آنها دليل قلت درجات و مقاماتِ يک نفر نميشود- آدم و حوا بعد از آفرينش تحويل انسانهاي بهشتي شدند و بعد از بلوغ با مربيان خود بجاي اطاعت رقابت کردند در نتيجه هبوط نمودند- گناه آدم و حوا پيش از توبه و نبوت بوده است-

وديگر اينکه: کعبه چرا کعبه ناميده شده است- کعبه ام القري است نه ام الارض- کعبه منهاي اهل کعبه ارزش و اهميت ندارد- داستان مسجد حضرت رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سد ابواب صحابه- مراسم حکيمانه و مراسم خرافي- بحث يک هندوي گوساله پرست با يک مسلمان- ارتباط با کعبه به منظور ارتباط با اولياء الله است- لزوم وساطت اولياء الله بين خدا وخلق- شرک به معناي اطاعت انساني است که مأموريت الاهي ندارد، که طاغوت شناخته ميشود- بدو و ختم زندگي بشر در شعاع ولايت آنها...

 والسلام

 باسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه ای از تفسیرعربی سوره ( القلم )اثر مولف ارجمند مرحوم استاد محمد علی صالح غفاریقدس الله تعالی سره و نور الله مرقده.به همت جمعی از شاگردان ایشان در کتابخانه فاز سه شهرک اکباتان تهران.

سوره مبارکه ( قلم )، بنا بر نقل بعد از سوره مبارکه( علق )نازل شده است. پس احتمالا دومین سوره ای است که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.و محتوای آیات آن هم بیانگر اینست که از اولین سور نازل شده میباشد زیرا در این آیات خداوند تعالی به پیامبرش در برابر کلمات آزار دهنده مشرکین که ایشان را مجنون یا مفتون مینامند، در حالی که پیامبر از این تهمت ها مبرا و منزه است، و یا با انواع آزار ها ایشان را تحت فشار قرار میدهند، تسلی میدهد

همچنین این سوره مبارکه مانند بعضی دیگر از سور قرآن کریم با حروف مقطعه آغاز شده است.که این حروف از حوادث آینده در زندگی بشر خبر میدهد.

همچنین این سوره مبارکه مانند بعضی دیگر از سور قرآن کریم با حروف مقطعه آغاز شده است.که این حروف از حوادث آینده در زندگی بشر خبر میدهد، زیرا حوادث مانند خلایق، قبل از اینکه حادث شوند حروف هستند و بعد از ایجاد، کلمات هستند. پس حوادث و خلایق قبل از اینکه خداوند تعالی آنها را ایجاد یا خلق کند در علم خداوند تعالی موجودند، همانطور که کلمات در علم انسان قبل از گفتن، به صورت حروف موجود است و پس از گفتن و تکلم، به صورت کلمات و عبارات موجود میشوند. حوادث و خلایق آینده در علم الاهی به صورت حروف هستند و بعد از اینکه خداوند آنها را خلق کرد به صورت حوادث و مخلوقات موجود میشوند.

مثلا شما فکر میکنید که در آینده صاحب فرزندانی پسر یا دختر خواهی شد و برای آنها نامهائی را تصور میکنی. این فرزندان در علم خداوند تعالی وجود علمی دارند و در علم پدر و مادر وجود ذهنی. ایجاد این فرزندان به اراده خداوند متعال است، و نامگذاری آنها بعد از ایجاد به اراده پدر و مادر میباشد. فرزندی متولد میشود و نام او را حسن میگذارند. کلمه ( حسن )در ذهن پدر و مادر قبلا موجود نبوده ولی حروف( حا- سین- نون )در علم آنها موجود بوده است. همینطور در علم خداوند تعالی آفرینش حروفی میباشد که با آنها خلایق را میسازد.

خداوند تعالی وقتی میخواهد در قرآن از آن حوادث خبر دهد، به صورت حروف گزارش میدهد. چنانچه مصائب حسین علیه السلام را برای زکریای پیامبر حکایت کرد و این قصه را برای رسولش محمد ص بصورت حروف گزارش داد.و فرمود: کهیعص...و این حروف را حضرت صاحب الامر علیه السلام این گونه تفسیر کرد: کاف، کربلاست. سرزمینی که در آنجا کرب و مصیبت و بلا زیاد میشود. ها، هلاکت حسین ع و اصحابش. یا، دشمنش یزید ابن معاویه. عین، عطش امام و یارانش و صاد، صبر ایشان در برابر حوادث میباشد.

پس مصیبتهای امام حسین ع قبل از اتفاق در کربلا، در علم خداوند تعالی و علم رسول الله ص و آیات قرآن به صورت حروف میباشد، و بعد از اینکه حادث شد به صورت کتاب و نوشته است. و همچنین حوادثی از این نوع که در آینده مکرر اتفاق میافتد.

و به همین دلیل است که امام باقر علیه السلام فرموده است: من علم عمیقی از حروف قرآن دارم. ای کاش کسی را بیابم که توانائی یاد گرفتن آن را داشته باشد تا به او تحویل دهم...

پس به حوادث و خلایق آینده فکر کن که چه بیشمار پیشامد ها در راه است. همه آنها در حروف قرآن نهفته است.که ائمه اطهار علیهم السلام با علمی که خداوند تعالی به آنها داده است آنها را استخراج میکنند

به همین دلیل است که در تفسیر( ص )در سوره صاد گفته شده که صاد نهریست تحت عرش الاهی که بر انسانها جاریست. حال اگر این عرش و سلطه خدا را بر آن شناختی این نهر را هم میشناسی. چه بسیار نعمتهای مادی و معنوی خدای تعالی که برای اهل بهشت جاری میشود وبا آن نعمتها تا ابد در بهشت زندگی میکنند همه این نعمتها به اراده خداوند تعالی بر اهل بهشت جریان دائمی دارد. هم چنین حرف( ن ) در سوره( نون )حقایق علمی و حوادث حتمی است که خداوند تبارک وتعالی آنها را مقدر کرده و در آینده ایجاد خواهد کرد.

به همین دلیل حرف( ن )در این سوره مبارکه با قلم ربط دارد که خدای تعالی میفرماید: ن و القلم و ما یسطرون... یعنی نون نهریست ناشی از علم الاهی که خداوند تعالی با آن از حوادث و عوالم آینده خبر میدهد. پس نویسندگان و سطر کنندگان با قلمهایشان بنویسند و مسطور نمایند.

در تفسیر این حرف و آیه بعد از آن آمده است که( نون )نهریست در بهشت، سفید تر تز برف و در باره سایر حروف قرآن هم بهمین صورت تفسیر شده است. پس نهر های بهشت علم و قدرتی است که اهل بهشت با آن علم وقدرت هر چه میخواهند میسازند در سوره دهر نیز خداوند تعالی آنچه را که به اهل بهشت بخشیده است به این صورت ذکر میکند که میفرماید:

 همانا نیکو کاران از کاسه ای مینوشند که مزاج آن خنک است... سپس این کاسه را به این صورت تعریف میکند: از چشمه ای که خود آن را جاری میکنند چه جاری کردنی...

در این آیه نهر را چیزی تعریف میکند که با آن و به وسیله آن مینوشند نه اینکه از آن نهر بیاشامند. اینجا فکر کن و به نظر بیاور که در بیابان هستی و تشنه، به دنبال نهری که از آن بیاشامی و رفع عطش کنی. ممکن است خداوند نهری برای تو ظاهر کند که از آن بنوشی. ویا ممکن است به تو علم و قدرتی بدهد که خودت شراب طهور و عسل مصفا و هر چه بخواهی از انواع نوشیدنی های گوارا و صاف بسازی و از آن استفاده کنی. این علم و قدرتی که تو با آن، نهر ها و روزی ها را میسازی چشمه واقعی علم است که با آن مینوشی و نیاز هایت را برطرف میکنی.

پس بدان و یقین کن که علم و حکمت و قدرتی که خدا به تو میبخشد و تو را قادر بر انجام کارها میکند نهری است که از زیر آن نهر ها ونعمتها ی فراوان جاری میشود. علم و قدرت، آن نهریست که عالم هرچه میخواهد با آن انجام میدهد.

این چنین است که علم و قدرت حرف است، قبل از این استعمال آن در ساختن چیزی، و کلمه است بعد از این که عالم آن را استعمال کند و آنچه را میخواهد انجام دهد. بنا بر این علم و قدرت خدا نهری از انهار بهشت است که خداوند تعالی با آن هر چه را بخواهد بوجود میآورد. هم چنین علم و قدرت پیامبر و ائمه علیهم السلام نهری در ذات و وجود آنها است که به وسیله آن هر چه بخواهند انجام میدهند. اراده اولیاء خدا مثل اراده خداوند متعال است که هرگاه چیزی را اراده کند به محض خواستن، شدن است.

به این جهت است که ائمه ع نون را در این سوره به نهری تفسیر کرده اند که در بهشت است. یعنی علمی در ذات ائمه ع و قدرتی در دست ایشان، که با آن هرچه بخواهند آناَ میسازند. مثلا به عصای موسی علیه السلام فکر کن. وقتی از خدای تعالی برای مردمش آب طلب کرد، خداوند فرمود عصایت را به سنگ بزن، و از آن سنگ دوازده چشمه جاری شد. در اینجا دو چشمه ظاهر شده است. یکی چشمه ای که بنی اسرائیل از آن مینوشند، که خداوند میفرماید: قد علم کل اناس مشربهم... هر گروهی از آن مردم آبگاه خود را دانستند... و چشمه دیگر اراده موسی ع است که بنی اسرائیل با آن مینوشند، که به ظاهر عصای اوست که گفته اند عصا اراده موسی ع است. اگر این عصا در دست دیگری بود شاخه درختی و چوبی بیش نبود، چنان که خودش میگوید: أهش بها علی غنمی... گوسفندانم را با آن میرانم... این عصا چوب است مثل چوبهای دیگری که در دست چوپانان است و به آن تکیه میزنند ولی در دست موسی که باشد هر چه را اراده کند با آن انجام میدهد. با دشمن خود میجنگد و در کارهایش گشایش ایجاد میکند و با آن آب را جاری میسازد و یا آن را تبدیل به اژدها می کند.و دریا با آن میشکافد.

پس در واقع اراده موسی ع هر چه بخواهد میسازد گرچه با چوبی در دستش باشد و اراده موسی ع نهری از نهرهای بهشت است. همینطور اراده سایر انبیاء و اولیاء الاهی، که هر چه بخواهند انجام میدهند.

حروف مقطعه در آیات قرآن اشاره دارد به آنچه در علم خداوند تعالی و رسول خدا وائمه معصوم علیهم السلام ثبت است. علم و حکمت و برهان و نوری که آنچه میگویند و آنچه حکم میکنند بر اساس آن است. و کلمات آنها اشاره دارد به آنچه از علوم خود میخواهند به مخاطبان خود بیاموزند و آنها بشنوند و بنویسند و قرائت کنند. پس حروف اشاره به علم خدا و ائمه دارد، و کلمات و عبارات اشاره به آنچه از آن علوم میخواهند بیاموزند و ظاهر سازند.

در آیه بعد خداوند تعالی به قلم و آنچه مینویسند قسم میخورد. قلم و سطر را همه میفهمند و میدانند. سطر، نوشته ها است و قلم، وسیله ای که با آن مینویسند. قلو و سطور همراه و ملازم یکدیگرند. هر جا سطر باشد اشاره به قلم دارد و قلمی نیست که با آن چیزی نوشته نشود.

ما در تفسیر سوره( علق )تفاوت کیفی قلمی را که به دست خداوند و به دست انسان است بیان کردیم. آنجا اشاره کردیم که قلم خداوند تعالی که با آن، علم را در وجود انسان مینویسد، خلقت علم و حقایق در ذات انسان است. اما قلم در دست انسان، فقط خطوط را ترسیم میکند و مینویسد، ولی با بیان خود تعلیم میدهد نه با قلم.

آموزش اسمها به انسان توسط خداوند تعالی مثل آموزش بیان به انسان است. کما اینکه میفرماید: و علمّ آدم الاسماء کلها... تمامی اسماء را به آدم آموخت... البته خداوند تعالی اسماء را با قلم آموخت ولی نه مثل کتابت ما، بلکه آنطور که می بینیم کودکان نام پدر و مادر را یاد میگیرند و میگویند این بابای من و این مادر من است.

شاید بگوئید خدایتعالی هم اسماء را در وجود انسان مینویسد. البته این درست است ولی کتابت علم در وجود انسان بمعنی خلق لوازم و استعدادهای تعلم است نه اینکه خدا هم حروف و کلماتی را به کار ببرد و انسان را آموزش دهد. مثلا خدا انواع نوشیدنی ها و خوراکیهائی را که ما استفاده میکنیم به ما میآموزد. این چه نوع آموزشی است؟ ملاحظه میکنید که این آب و غذا در وجود ما خلق میشود و ما بر اساس خلقت خود تلخی و شیرینی و انواع مزه ها را میشناسیم و جذب میکنیم. خدا ما را از نطفه ای آمیخته به همه چیز آفریده( در سوره انسان آیه دوم به خلقت انسان از نطفه امشاج اشاره میکند )و ما را به همۀ آنچه در وجود ما و در عالم بزرگ آفریده مبتلا میکند و به این ترتیب هر چه بخواهد به ما میآموزد.

همچنین اگر بگوئید این تعلیم همان کتابت است، میگویم البته صفحه وجود انسان همان لوح است و آنچه خدا در وجود ما ساخته و ما را به آن مبتلا کرده همان کتابت است و آنچه از این مواد بیشمار در این نطفۀ امشاج خلق کرده همان قلم است. خداوند تعالی در وجود ما الف و با و حروف دیگر را خلق نمیکند و یا اسامی و کلمات حسن و حسین و آسمان و زمین. بلکه ما را مجهز به نور قلب و بیرت میکند تا معنا و مفهوم حُسن و قبح و همه چیز را درک کنیم

بنا بر این خداوند تعالی علم را در وجود انسان خلق میکند، ولی انسان علم خود را در صفحات کاغذ و الواح مینویسد.

پس از کلمه قلم در این سوره، خداوند از سطوری نام میبرد که نوشته میشود، و اما در سوره ( فلق )از علومی نام میبرد که با قلم آموخته میشود. منظور از قلم در این سوره همان قلم انسان است که با آن قلم، علوم را بر صفحات مینویسند. اما منظور از قلم در سوره فلق، قلم خدایتعالی است که علوم را در ذات انسان خلق میکند و عقلها و ألباب را به آن مجهز میکند.

و اما قلم انسان دنباله رو قلم خداوند است، که اگر قلم خدا بر وجود انسان کار نکند، قلم در دست انسان بر صفحه ای حرکت نمیکند

این آیه شریفه قسم خداوند است که به قلم و کتابت قسم میخورد و هر قسمی بایستی جوابی مناسب بدنبال خود داشته باشد.جواب این قسم، قول خداوند در آیۀ بعد: ما انت بنعمة ربک بمجنون. و انک لعلی خلق عظیم... است

***قطره اي از باران سخنان استاد***

برگرفته از نوار سخنراني شماره 9استاد در ماه رمضان المبارك

1. الان همه جا با قفل و كليد و درهاي بسته روبرو مي شوي. بهشت قفل و كليد ندارد. خدمت كن تا درها بروي تو باز شود.
2. من مي دانم ظهور امام زمان(ع)نزديك است. مطالب را آماده و نقد در اختيار شما مي گذارم تا عظمت خدا را درك كنيد و در ظهور امام لياقتي براي حضور پيدا كنيد.
3. احترام فرزند به مادر كسب فيض از خداوند است.
4. مسجد، نه خانه شخصي است نه خانه بي صاحب و نه خانه عمومي ،خانه خداست. مهمان خدا مودب است.
5. شيعه هم دين است و هم درس ،يك درصد عبادت، مقدمه اي است براي نودونه درصد تفكر و عمل.
6. روستائي ما فهم و دركش بالاست ،حركتش در مسير دانايي كند است.
7. تولد هر انسان ،سوار شدن بر مركب زندگي است.
8. الان همه جا با قفل وكليد و درهاي بسته روبرو مي شوي. بهشت قفل و كليد ندارد. خدمت كن تا درها بروي تو باز شود.
9. من مي دانم ظهور امام زمان(ع)نزديك است. مطالب را آماده و نقد در اختيار شما مي گذارم تا عظمت خدا را درك كنيد و در ظهور امام لياقتي براي حضور پيدا كنيد.
10. سرمايه زمين باران است تا دانه ها يش پرورش يابند ، سرمايه انسان هم علم است.

برگرفته از نوار سخنراني شماره 10استاد در ماه رمضان المبارك

1. كوشش كن براي بهشت ،خيلي بيشتر از آنكه كوشش مي كني براي مال و غذا.
2. من وظيفه دارم به شما برسانم آنچه آموخته ام ولي حيف است كه شما خبر نداشته باشيد كه فلاني آمده و رفته.
3. اين همه از قرآن برايتان گفتم ،كيسه وجودت را پر كن از معرفت.

برگرفته از نوار سخنراني شماره 13و14استاد در ماه رمضان المبارك

1. چرا تعجب مي كنند كه قيام امام زمان ،قيامت است. آيات و روايات در اين مسئله فراوان گفته شده ،اما دانسته نشده است.
2. او چشمه آب حيات است ،زنده را سالم مي كندو مرده را به زندگي بر مي گرداند و حساب و كتاب و وعده هاي خداوند را تحقق مي بخشد.
3. ابزار حكومت و ولايت در زمان ايشان بايد فوق اسباب و ابزار علمي و صنعتي و حكومتي زمان باشد.
4. امام زمان دست خداست و دست خدا بايد بالاي همه دستها باشد.